

بعنوان زن در افغانستان یاد می گیری از خودت متنفر باشی



Die welt

Dietrich Alexander

برگردان ناهید جعفرپور

اما سحر دیگر در مبارزه اش برای رسیدن به عدالت تنها نیست و برای بسیاری از زنان افغانی سمبل گشته است. داستان رنج های او در افکار عمومی علنی شد و چراغی روشن شد برای وضعیت اسفناکی که زنان افغانی با آن دست و پنجه نرم می کنند.

سحر گل ۱۵ ساله بمانند هزاران زن افغانی به اجبار از سوی خانواده اش به خانه شوهر فرستاده شد و بعد از اینکه از سوی همسرش بشدت مورد آزار و خشونت قرار گرفت، از خانه متواری گشت.

بچگی سحر گل در چهارده سالگی به پایان رسید. برادرش در قمار بدهکار شد و از آنجا که نمی توانست بدهی خود را بپردازد، خواهرش را به خانواده بده کارش به قیمت ۵۰۰۰ دلار فروخت. وی که بزرگ شده جامعه قبيله ای پدرسالار است با فروش خواهرش هم بدهی اش را پرداخت و هم از دست خواهرش که نان خورش بود و می بایست شوهرش بدهد، خلاص شد. تجارتي که برای کل خانواده تنها منفعت داشت.

سحر می بایست با سربازی ۳۰ ساله از ارتش افغانستان بدون این که خود بخواهد و بدون این که از او سؤال شود وارد مناسبات زناشویی گردد. در افغانستان حداقل سن قانونی برای ازدواج دختران ۱۶ سال است. اما خارج از کابل کسی به این قانون توجه ای ندارد. البته در خود کابل هم زیاد به این امر محلی گذاشته نمی شود.

در اواسط سال گذشته سحر به خانه شوهری فرستاده می شود که علاوه بر پدر و مادر خواهر و برادر شوهر هم در آنجا زندگی می کنند. ۶ ماه بعد در ماه دسامبر ماموران پلیس سحر را که در این فاصله ۱۵ ساله است و در زیر زمینی تاریک و بدون پنجره و منفذ در خانه خانواده شوهر محبوس است، بیرون می کشند.

عموی سحر از محبوس شدن سحر به پلیس شکایت می برد و زمانی که او را می یابند در واقع نیمه جان در گوشه ای افتاده است. مامور پلیس گزارش داده است که بعد از پیدا کردن وی بر روی بدنش آشکارا جای

شکنجه و آزار جسمی وجود داشته است. زمانی که سحر را با صندلی چرخ دار به بیمارستان منتقل می کنند، از وی سؤال می کنند چه کسی او را به این روز انداخته است و سحر با صدائی ضعیف می گوید: " پدر و مادر همسرم و خود همسرم".

زمانی که پزشکان سحر را معاینه می کنند متوجه می شوند که یک بند انگشت و چند ناخن سحر کشیده شده اند. تمام بدنش با جای ضرب و خون مردگی مملو است و یک چشمش بشدت ورم کرده است و موهایش کنده شده و پوست سرش خونین است. رحیمه شریفی از بخش زنان می گوید سحر از شکستگی شانه رنج برده و دچار ضربه مغزی شده است و در مجموع در وضعیت بسیار بدی قرار دارد و به لحاظ جسمی و روانی شکنجه شدید شده است. در ابتدا سحر سکوت اختیار می کند و دوماه طول می کشد تا او مجدداً لبخند بزند.

✘داستان سحر در واقع بخشی از زندگی روزمره افغانستان آنهم درست ۱۰ سال بعد از پیروزی بر طالبان است. طبق یک بررسی سازمان مدد کاری اوکس فام ۸۷ درصد زنان افغانستان قربانی خشونت از سوی خانواده می باشند.

در ماه مارس سال ۲۰۱۲ سازمان حقوق بشر گزارش داد که " زنان افغانستان تحت فشار و تهدید و بر خا قتل" رنج می کشند. ازدواج های اجباری، ازدواج دختران نابالغ و خشونت های خانگی بطوری گسترده انجام می شوند و از سوی جامعه مورد قبول قرار می گیرند. ضرب المثلی در افغانستان رایج است که می گوید: خانه زن یا خانه شوهر است یا گور.

سحر اگر کمی دیر می رسیدند در مکان دوم جای داشت. خانواده شوهر او می خواستند سحر را به اجبار به فحشا وادارند تا بدینوسیله کاسه خانواده را پر پول کنند. زمانی که سحر از این کار تمرد نمود آنها شروع به شکنجه نموده و ناخن ها و موهای وی را کردند و یک بند انگشتش را قطع نمودند و انگشتهای دیگر را شکستند. آنها با آتش سیگار و آهن داغ بدن وی را سوزانده و اندامش را لت و پار کردند.

اینکه سحر توانسته بود از این جهنم خلاصی یابد در واقع همه اش مدیون نورجهان اکبر است. نورجهان ۱۹ ساله دختری از خانواده ای معمولی است اما مادرش بجای فروشش وی را تشویق به پیشرفت می کند. نورجهان زنی مدرن در کابل است که انگلیسی را راحت صحبت می کند و لباس های مدرن بر تن می نماید. نورجهان آنچه که از لباس های رایج

افغانی استفاده می کند روسری رنگین و مدرن است. او می داند که چگونه زنان کشورش رنج می کشند. و می گوید " پدر بزرگ من می گفت او دو شلاق بر میخ خانه آویزان داشته است که یکی از آنان را برای حیوانات و دیگری را برای زنش استفاده می کرده است".

این زن جوان که در حال حاضر در آمریکا تحصیل می کند می خواهد که در تغییرات سهمیم باشد. وی می گوید مشکل اینجاست که زنان افغانی حتی به همدیگر احترام و توجه ندارند. بعنوان زن در افغانستان یاد می گیری از خودت متنفر باشی. تو زندگی نمی کنی بلکه در مبارزه ای و هر روزت مبارزه است. به تو یاد می دهند از اینکه زنی خجالت بکشی".

نورجهان نمی خواهد از زن بودنش خجالت بکشد و در ترس زندگی کند. وی می گوید بسیاری از زنان که برای احقاق حقوق خود و زنان دیگر حرکت کردند، با مرگ قیمت آنرا پرداختند. زنی پلیس از قندهار، خانم نماینده مجلس از هلمند و خانم وکیلی از هرات. همه این زنان بدون امنیت های لازم جان خود را از دست دادند زیرا دولت کابل در این موقعیت قرار ندارد و نمی خواهد جلوی تهدید به مرگ های علنی را مانع شود و از این زنان محافظت کند.

شکنجه سحر در اوائل ماه مه ۲۰۱۲ در دادگاه بررسی شد و خانواده شوهر به ۱۰ سال حبس مجازات شدند. با توجه به فساد گسترده و بی عدالتی دستگاه قضائی افغانستان این حکم کمی عجیب است. زیرا که تا کنون هیچگونه خشونت خانوادگی از سوی این دستگاه بررسی و محکوم نشده است. اگر هم بررسی شود حکم به نفع شکایت کننده نخواهد بود. زیرا که قاضی و هیئت منصفه خود از روحانیان بشدت محافظه کار می باشند و دقیقا در همان موضع متهم قرار دارند و زنان برایشان ارزشی ندارد. رئیس جمهور افغانستان از آنجا که مورد سحر در افکار عمومی برجسته شد به بالین وی شتافت و از این مسئله تلاش نمود برای خودش وجه سیاسی کسب کند. سحر با شهادتش موفق شد که برای اولین بار تغییراتی حاصل کند که خانواده مجرم همسرش که زندگی او را نابود کرده بودند به زندان محکوم شوند. اما او همچنان از انتقام این خانواده بعد از آزادی می ترسد. در آن زمان سحر ۲۵ ساله خواهد بود.

اما سحر دیگر در مبارزه اش برای رسیدن به عدالت تنها نیست و برای بسیاری از زنان افغانی سمبل گشته است. داستان رنج های او در افکار عمومی علنی شد و چراغی روشن شد برای وضعیت اسفناکی که زنان

افغانی با آن دست و پنجه نرم می کنند. حتی اگر هزاران زن داستانی
شبهه وی دارند و سکوت اختیار می کنند.
بله او توانست با کمک سازمان های محافظت از زنان افغانی حتی
مجرمین زندگی اش را پشت میله های زندان بکشاند و تحت محافظت خانه
زنان (زنان افغان) در کابل دور از خانواده و شوهر فصی القلیش
زندگی کند. این مسئله باعث شهامت بسیاری از زنان مشابه وضعیت او
در افغانستان می شود.

۱۶ مارس ۲۰۱۳